

## مناطق معنی در دو زبان مبدا و مقصد

## منوچهر انور

برای کارگاه این شماره بخشی از مقاله "چند اشاره به چالش ترجمه" نوشته منوچهر انور را انتخاب کرده‌ایم. این مقاله که بخشی از مقاله بلندتری درباره ترجمه است، اولین بار همراه با ترجمه عروسکخانه (۱۳۸۵) به چاپ رسیده است. در این بخش، انور، ضمن نقل مثال‌هایی از ترجمه خود از نمایشنامه عروسکخانه، با بیانی دقیق و زیبا و با لحنی آموزشی به ماهیت ترجمه، جایگاه کلمات در زبانهای مربوطه، و نیز به عبث بودن ترجمه تحت‌اللفظی اشاره می‌کند. از آقای زهرایی، مدیر محترم انتشارات کارنامه، که اجازه چاپ این بخش از مقاله را دادند تشکر می‌کنیم.

... در کار ترجمه، انتخاب معادل‌های دقیق برای تک‌تک واژه‌ها مشکل اصلی نیست — گویانکه یافتن معادل‌های دقیق برای تک‌تک واژه‌ها در جای خود مشکلات اصلی خود را دارد. مشکل اصلی در کار ترجمه، کشف حدود مناطق معنی در متن مبدأ و ایجاد مناطق معادل آنها در متن ترجمه است. البته چه بهتر که بخت یار باشد و هر دو منطقه جزء به جزء با هم تطبیق کنند، اما دریغ که بخت نه تنها اغلب با مترجم یار نیست، بلکه مرتب درصدد است که او را به بیراهه بکشاند، یا بین معنی و لفظ معلق نگه دارد. اما مترجم اگر قصدش پی‌گرفتن معنی باشد — نه جفت کردن الفاظ — دیر یا زود درمی‌یابد که جزء جزء مناطق ترجمه را کمتر می‌شود با جزء جزء مناطق متن اصلی تطبیق داد. حواس مترجم باید مدام جمع باشد که هیچ تک واژه‌ای با تحمیل شخصیت خود به مجموعه معنی آن را تحریف نکند و تعهد او نسبت به تک تک الفاظ، وظیفه او را نسبت به مجموعه معنی تحت الشعاع قرار ندهد؛ و یقین بدانند که عبارات را طابق النعل بالنعل از یک زبان به زبان دیگر برگرداندن، همیشه ملازم با انتقال معنی نیست. برای معنی، هر بار که بطور طبیعی در یک قالب تحت‌اللفظی ننگند، باید یک قالب نو تعیبه کرد.

... چيستانی بودن ترجمه‌ها اغلب از آن‌جاست که مترجم، ولو آنکه ریشه‌های تک‌تک واژه‌های هر دو زبان را از بر باشد، برداشتش از مناطق معنی در هر دو زبان سطحی است، یعنی

کلیدی برای گشودن رمزهای هیچ یک از آن دو در اختیار ندارد؛ حال آنکه برای رسیدن به سادگی، نبض هر دو زبان باید، در آن واحد، در دستش باشد. تا بتواند مناطق معنی را در زبان مبدأ کشف کند، و مناطقی همخوان با آنها در زبان مقصد سراغ بگیرد، که اگر پیدا نشد، مناطقی موافق با فطرت آن ایجاد کند — بدون اینکه، در این میان، ماهیت معنی دیگرگون شده باشد. هر بار که تک تک اجزای هر دو منطقه با هم خواند، و هر عبارتی، بدون اینکه صورت چیستان پیدا کند، جایگزین عبارت مبدأ شد، باید شکر کرد. از بخت باد، موارد این چنینی کمیاب است، و با بسط روز افزون علوم کامپیوتری و دیجیتالی همچنان کمیاب تر می شود. مترجم آگاه، در این گیرودار، همچنان ناچار است که برای حفظ دقت معنی، مناطق معنی مبدأ را به مناطق معنی مقصد برگرداند، نه تک تک الفاظ را. این منطقه‌ها گاهی در یک جمله کوتاه گوشه می گیرند، و گاه ممکن است وسعت آنها به یک پاراگراف دراز هم بکشد. فرصت پرداختن به پاراگراف های دراز و جمله های پیچیده در اینجا نیست. اما برای مصور کردن مقصود، باز یک دو جمله کوتاه از عروسکخانه مثال می آوریم.

**Mrs. Linde: ...But I'm quite forgetting to thank you  
for a lovely evening yesterday.**

تعارف ساده‌یی که روز بعد از مهمانی دیشب به کدبانوی میزبان تحویل داده شده. مقصود صاحب آن (خانم لینده در حال تعمیر لباس رقص نورا) این است که در مهمانی دیشب (شب کریسمس) خیلی بهش خوش گذشته، و می خواهد از این بابت از خانم صاحبخانه (نورا) تشکر کند. منطقه معنی در اینجا، در عین سادگی، پست و بلندی های خاص خود را دارد. مطلب در قالب الفاظ معمولی اما گویایی ادا می شود. که فطرت فارسی ترجمه تحت اللفظی آنها را بر نمی تابد:

خانم لینده... اما داره بکلی یادم می ره ازت تشکر کنم برای یک شب عالی. دیروز.

در جمله سیزده کلمه‌یی مقصد، حروف سیاه نمودار کلمات نه گانه‌یی ست، که برگردان لفظ به لفظ آنها — هر یک در جای خود — مطلب را به این روز سیاه انداخته. می شود «شب» را در این جمله با صفت «قشنگ»، یا «خوب»، یا «معرکه» هم توصیف کرد؛ اما

بی‌فایده‌ست. محال است که بشود حتی، «معنی منطقی‌بی» عبارت *a lovely evening yesterday* را مستقیماً به فارسی انتقال داد، یا از *but* به صورت «اما» در این مورد بخصوص معنی گرفت، یا عبارت «داره بکلی یادم می‌ره —» را همین طور خام خام به شکل **مضارع استمراری** در زبان فارسی مصرف کرد. معنی ساده‌ست، اما باید یک ساختار طبیعی، به صورتی که در فارسی جایفتند، برای آن پیدا کرد. باید دید که فطرت فارسی چه جوابی به این معنی ساده می‌دهد. در قلمرو فارسی باید منطقی‌بی پیدا کرد، یا ایجاد کرد، که پست و بلندش با آن سازگار باشد. جمله را طوری باید در قالب فارسی ریخت، که در عین ناهمگونی الفاظ، و دگرگونی ترتیب، چیزی از بابت معنی کسر نیاورد. یادمان باشد که جواب فطرت فارسی به «دویدن با خرگوش و شکار رفتن با تازی»، «شریک دزد و رفیق قافله بودن» بود!

در فارسی، خانم لینده برای اینکه تشکر کرده باشد از نورا به خاطر «مهمانی خوب دیشب»، ناچار است که «اما» را به «راستی» برگرداند، خطر فراموشی را به ماضی بعید، یا، حداکثر، استمراری بسپارد، از تنکیر «شب» به طور قطع بپرهیزد، «عالی بودن» مهمانی را در قالب احوالی که بر شخص خودش گذشته بر زبان بیاورد، و واژه «دیروز» را بالکل نادیده بگیرد. ضمناً کلمه «مهمانی» حاضر در متن نروژی — نه در ترجمه انگلیسی — را هم از قلم نیندازد. این همه بوجاری، فقط از آن جهت که تعارف ساده‌آشنایی در ته غربال باقی بماند:

خانم لینده ... راستی پاک یادم رفته بود برای مهمونی دیشب ازت تشکر کنم؛ خیلی خوش گذشت.

اما چرا نمی‌شود «معنی منطقی‌بی» عبارت *a lovely evening yesterday* را مستقیماً به فارسی انتقال داد، و چرا باید خانم لینده را مجبور کرد که وصف آن شب «خوب»، یا «قشنگ» یا «عالی» را، در قالب احوالی که بر خودش گذشته، بیان کند؟ اولاً سابقه صفت *lovely* به زمانی در قرون گذشته برمی‌گردد، که به عنوان قید، به معنای «عاشقانه»، یا «به‌مهربانی» هم به کار می‌رفته، و بعد از آن، به عنوان صفت، مدت‌ها معنی «دوستدار»، «مهربان»، و «عاشق» داشته، و در انگلیسی قدیم، به مرور معنی «دوست‌داشتنی به علت زیبایی»

پیدا کرده، امروزه‌ست که، به قول فرهنگ آکسفورد، همراه با بار عاطفی، به معنای «الحق زیبا»، و به تبع آن به انواع معانی دیگر، به کار می‌رود. درست است که حالا دیگر برای توصیف «هوای خوب» و «غذای خوب» و «مهمانی خوب» و «تعطیلات خوب» و انواع چیزهای خوب دیگر به کار گرفته می‌شود، اما آن بار شدید عاطفی را همچنان در خود نگاه داشته، مدت‌هاست که دیگر فقط در لباس صفت ظاهر می‌شود، اما اغلب همچنان گویای احساس شخص نسبت به چیزی‌ست، نه حالت خود آن چیز. زبان انگلیسی با این صفت به همین شکل کنار آمده است؛ اما اگر آن را، به همین صورت، به فارسی برگردانیم، نتیجه همان خواهد شد که در بالا دیدیم: یک جمله بی‌وجه، یک مطلب گنگ، باید «شب» را به «دیشب» تبدیل کنیم، و «خوش بودن» آن را به ذهن خانم لینده انتقال دهیم، تا از فارسی جواب بگیریم.

عبارت once and for all یک اصطلاح پرمصرف انگلیسی است، که در قالب اصطلاح «یکبار برای همیشه» وارد فارسی شده، و اخیراً به بعضی فرهنگ‌ها هم سرایت کرده، البته فقط در بعضی نوشته‌های نسنجیده است که به این اصطلاح من‌درآوردی برمی‌خوریم. در محاورات، کسی به صرافت طبع سراغ آن نمی‌رود. فرهنگ حییم برای این عبارت چهار معادل ساده می‌آورد که با معنی آن همسو هستند، اما آن را به قدر کافی پوشش نمی‌دهند: «به طور قطعی، قطعاً، به طور اول آخر(ی)». برای رسیدن به مصادیق دقیق این عبارت در فارسی، بهتر است حدود معنی آن را در انگلیسی مجدداً اندازه بگیریم. تعریف فرهنگ آکسفورد از این اصطلاح دو تاست: «یکبار به عنوان یک اقدام نهایی»، و «یکبار به صورتی که کنار گذاشته شود». در تفسیر همین اصطلاح، نیم قرن بعد، فرهنگ کالینز می‌گوید «... یعنی کاملاً و نهایتاً، چنان که دیگر هیچ شک و یا تردیدی، باقی نماند». می‌بینیم که هیچ اثری از مفهوم «همیشه»، و هیچ نشانی از ارجاع دادن مطلب به آینده وجود ندارد. و قید مرکب «برای همیشه»، که در اصل به عنوان معادل ناجوری برای for ever جعل شده بود، اینجا — دوچندان دور از فطرت فارسی — در جای for all نشسته، اینکه حالا دیگر فرهنگ‌ها هم دارند کم کم قید مرکب «یکبار برای همیشه» را به عنوان معادلی برای once and for all به رسمیت می‌شناسند، دلیل جافتادان آن در بطن فارسی نیست. اصطلاحات غیربومی مصنوعی را

هرقدر هم که مرتب در ترجمه‌ها و تألیفات به کار ببرند، باز به طور طبیعی در دهان‌ها نمی‌گردد. و هیچ آدم عادی آزاد از کتابی آنها را در محاورات روزمره به کار نمی‌برد:

من می‌خوام یه بار برای همیشه از شر این کار خلاص بشم!

این است که توروالد هلمر در عروسکخانه. پرده دوم، به منظور ادای حق این جمله:

**Helmer: ...We'll settle this matter once and for all.**

یک چنین «منطقه»یی در بطن فارسی گفتاری سراغ می‌کند:

هلمر ... قال قضیه رو همین الان می‌کنیم تموم بشه بره!

هیچ یک از اجزای نه گانه این جمله فارسی با متن انگلیسی آن نمی‌خوانند، اما بعد از جا به جا شدن، برهم که سوار شدند، به عنوان یک عبارت اصطلاحی، حاصل جمعی به دست می‌دهند که با حاصل جمع اجزای نه گانه جمله انگلیسی برابر است. تنها واژه‌یسی که تحت اللفظی به فارسی برگردان شده، واژه now به معنی «الآن» است، که تازه یک «همین» هم اجباراً با آن همراه کرده‌ایم تا — بدون هیچ دخالتی در معنی — در عبارت درست جایفتند. شاهین ترازو در اینجا درست در وسط قرار گرفته: دو جمله از دو طرف، با اجزای ناهمگون، منجر شده‌اند به یک نقطه مشترک، یک معنی: «تکلیف کار همین الان باید روشن شود، و انجام دادن آن به هیچ وجه نباید دیگر به تأخیر بیفتد». الگو، همچنان، الگوی «دویدن با خرگوش ...» است.

خاصیت اصطلاحات و عبارات جافتاده شفاف، در هر زبانی، همین خلاصه کردن معنی‌های چندلایه چندبهر درهم پیچیده است. ایسن، با عبارات ساده معمولی، در عروسکخانه دنبال یک چنین مقصودی است. و برگردان دقیق این مقصود — چه از نروژی به انگلیسی، چه از انگلیسی به فارسی — لازمه‌اش، علاوه بر حفظ جامعیت معنی، ایجاد چنان ضربی در کلمات و آهنگی در عبارات است، که راه بدهد تا خواننده مطلب را چنان که می‌باید دنبال کند، و بازیگر، بعد از کشف ضرباهنگ کلام، بتواند آن را راحت به زبان بیاورد:

همین؟ پس لابد اومده‌ید شهر با مهمونیای ما خودتونو مشغول کنید؟

رانک

اومدم کار پیدا کنم.

خانم لینده

رانک برای رفع خستگی از «راه» پید کرده‌ید؟

خانم لینده

آدم باید زندگی کنه آقای دکتر.

رانک

بنه، مث اینکه عقیده عمومی ام همینه.

نورا

ببینید دکتر رانک، خود شما می‌خواید زندگی کنید!

رانک

واقعاً همین طوره، هر قدره درمونده باشم، باز دلم می‌خواد این عذابو تا می‌شه

کش بدم. **مریضام** ام همشون همین طورن. آدمایی ام که اخلاقاً مریضن. باز

همینجور، همین الان یکی از همین مریضای اخلاقی، که وضعش خیلی ام خرابه،

اونجا پیش همیره، و —

خانم لینده

[به ملایمت] ...

نورا

منظورتون کیه؟

رانک

شما نمی‌شناسیدش — یه وکیل‌یه به اسم کروگستاد. تا مغز استخونش فاسده.

خانم هنتر، اما اون ام — انگار که خوسته باشه چیز مهمی بگه — اونین حرفش

این بود که **باید زندگی کنم**.

نورا

عجب! چیکار داشت با تور والد؟

رانک

راشش نمی‌دونم، من فقط یه چیزی شنیدم مربوط به بانک.

نورا

من نمی‌دونسم این — اسمش چیه؟ — کروگستاد سروکار داره با بانک.

رانک

بنه، یه یستی اونجا داره. [به خانم لینده] من نمی‌دونم طرفای شما وضع همین

طوره؟ اینجا که خیلیا مدام بو می‌کشن بین فساد اخلاقی کجا پیدا می‌شه، تا

عنصر فسادو تبدیل کنن به یه فرصت ضایعی برای خودشون، بعدشم دیگه ول

کن نباشن. این وسط آدمای سالم سرشون بی‌گلا می‌مونه.

خانم لینده

یه نظر من **مریضان** که بیشتر احتیاج به مراقبت دارن.

رانک

[شانه‌هاش را بالا می‌اندازد.] **بفرمایید!** اینجور طرز فکره که جامعه رو داره به

بیمارستان تبدیل می‌کنه!

نورا که غرق در فکر بود، ناگهان خنده خفیفی می‌کند و

دست‌هایش را به هم می‌زند.

رانک

این کجاش خنده داره؟ شما واقعاً می‌دونید جامعه یعنی چی؟

ببینید با چه مهارتی ایسن یک دکتر محترم را و او می‌دارد از در خستگی به‌نرمی وارد کار

شود، و ضمن برجسته کردن وضع خانم لینده، مطلب را به موضوع بیماری بکشاند، بلافاصله

## کارگاه ترجمه / ۱۰۳

از بیماری یک تمثیل اخلاقی استخراج کند، آن را وسیله معرفی احوال کروگستاد قرار بدهد، و از طریق او جامعه را به بیمارستان تبدیل کند، و ما را غافلگیر! و با چه عبارات‌های معمولی بی‌رنگی! سؤال «این کجاش خنده داره؟» در خط آخر، برگردانی است از جمله انگلیسی Why do you laugh at that? ترجمه تحت اللفظی این جمله می‌شود «چرا (یا، برای چی) به آن (یا، به این) می‌خندید؟».

در دو ترجمه فرانسوی بویسه و اوشه از عروسکخانه، این سؤال به صورت «چرا می‌خندید؟ Pourquoi riez vous? آمده است. که به خودی خود، عبارتی است دقیق و جاافتاده و آشنا، اما از ضمیر اشاره به دور (یا، در اینجا، نزدیک) that در آن نشانی نیست. در فرانسه، به همین صورت، بنابر زمینه مطلب، معنی «این کجاش خنده داره؟» را هم می‌دهد. اما اگر این ضمیر را همین طور خام‌خام وارد جمله فارسی بکنیم، چنان که دیدیم، چیز بی‌ربط بی‌مزه‌ای از آب درمی‌آید؛ و بدون آن هم — «چرا می‌خندید؟» — رابطه جمله با گفته دکتر رانک قطع می‌شود، و خنده خانم هلمر در حد خودش مورد بازخواست قرار می‌گیرد. اما اگر با عبارت اصطلاحی «این کجاش خنده داره؟» به استقبال مطلب برویم، بار فاعلیت را، چنان که باید، از گرده‌نورا برداشته‌ایم، و به کمک قید ضمیرآلود «کجاش؟»، اصل مطلب را در معرض خنده قرار داده‌ایم. در این صورت است که طعم اعتراض دکتر رانک را درست احساس می‌کنیم. عروسکخانه، مثل دیگر بازی‌های «اجتماعی» ایسن، سرشار است از عبارات‌های ساده‌افتاده. و از بطن همین عبارات‌های ساده‌افتاده است که، به قول اکثر ایسن‌شناسان، در سر هر بزنگاه نکته‌هایی باریک‌تر از یک معنی ساده سر بیرون می‌کند. و در همین لحظات حساس است که ایسن امکانات زبان را — اعم از نمادی و صوتی و دستوری — تا ذره آخر به کار می‌گیرد، مرزهای میان زبان ادب و گفتار را، به حسب لزوم، جابجا می‌کند. و برای استخراج معانی باریک چند پهلوی تودرتو، عصاره هر حرف و سکوت و علامتی را، تا قطره آخر بیرون می‌کشد.

باز همین دکتر رانک، در پرده دوم، در طول یکی از صحنه‌های پیچ‌پیچ عروسکخانه، همگام با نورا، باریکه راههای دشواری را به سلامت طی می‌کند، تا در آخر کار، با چند جمله ساده به ظاهر بی‌آزار، به سمت یک پرتگاه خطرناک کشانده شود:

نورا: آگه من الان از شما بخوام یه چیزی ... نه!

رانک: چی؟

نورا: یه لطف بزرگی که دوستتونو ثابت کنه ...

رانک: خُب، خُب!

نورا: منظورم یه لطف بی نهایت بزرگه.

رانک: می شه شما فقط، یه بارم که شده، به من یه همچین فرصتی بدید؟

نورا: آ، اما شما هنوز نمی دونید چیه.

رانک: نه — شما بهم بگید.

نورا: واقعاً نمی تونم دکتر رانک، یه چیزیه که اصلاً با عقل جور در نییاد — هم مشورته، هم

کمکه، هم لطف بزرگیه.

رانک: هرچی بزرگتر بهتر! نمی تونم بفهمم مقصودتون چیه — پس بهم بگید ... به من اعتماد

ندارید؟

مکالمه ساده است، اما چنان که در اصل متن خواهیم دید، عواقب پیچیده‌ای بر آن مترتب

است. اینجا فقط چند نکته فنی درباره سؤال آخر رانک — «به من اعتماد ندارید؟»:

اگر این سؤال بلافاصله بعد از درخواست «بهم بگید» — و با همان لحن — پرسیده شود،

مطلب اشکال پیدا می کند، و به نظر خواهد رسید که یک «مگر» یا «آیا» کم دارد. در این

صورت باید باشد «مگه (یا، آیا) به من اعتماد ندارید؟»: حال آنکه «مگر» یا «آیا»، در این

موضع بخصوص معارض مقصود است، چون، علاوه بر اینکه با فحوائی کلام نمی خواند، معنی

را غلیظتر از آن می کند که در اینجا لازم است. نورا هم در طول عبارت اخیر دکتر رانک، جز

سکوت، کاری نکرده که استفاده از «مگر» یا «آیا» را در آخر ایجاب کند. سه نقطه بعد از «بهم

بگید»، حاکی از ادامه سکوت نورا و مکث دکتر رانک است که از سکوت نورا دستپاچه شده

و احتیاج به تأیید مجدد دارد. به کار گرفتن ادات استفهام، کلیتی به معنی می دهد که در اینجا

بی جاست، و به صلاح دکتر رانک است که بعد از جمله رو به بالای «پس بهم بگید»، یک

لحظه سکوت کند، لحن و سطح صدا را پایین بیاورد، و بدون استفاده از ادات استفهام، به

ملایمت بپرسد: «به من اعتماد ندارید؟». با در نظر گرفتن وضع موجود و توجه به جوانب

مطلب ببینید آیا می شود «آیا» یا «مگر» را در این موضع خاص به کار گرفت، و از خط خارج

نشود؟